

اشتباہات اضلاع متحدہ امریکا در جهان و افغانستان

ورود تفنگسالاران، دالر سالاران، رهبران بدنام جہادی و کمونیستان جنایتکار خلق - پرچم، به ولسی جرگه و مشرانو جرگه و اخیراً کامیابی محمد یونس قانونی در رسیدن بکرسی ریاست شورای ملی، علامت ناکامی سیاست امریکا در افغانستان و متأسفانه نشانه پیروزی سیاست روسیه و ایران درین کشور است.

اضلاع متحدہ امریکا از حضور فعالش در صحنہ سیاست جهانی در نیمہ قرن بیستم تا به امروز، به اثر عدم پختگی سیاسی، در اکثر کشور های جهان که پا دراز کرده به ناکامی مواجه شده و در برابر سیاست شوروی سابق (روسیہ امروز) - حریف تشنه بخون خود - بازنده بوده است. از جمله، ناکامی ها و بازندگی های او، میتوان از حضورش در کیوبا، کوریا، ویتنام، حبشه، انگولا، لبنان، ایران، عراق و اکنون افغانستان یاد کرد.

دلایل این بازندگی ها و ناکامی های امریکا را به احتمال غالب میتوان در عدم پختگی سیاستمداران و پالیسی سازان آماتور این کشور سراغ نمود. بنظر اینجانب، یک حصہ این مسؤلیت بدوش تلاش بیجا برای اغفال مردم جهان به تصور پیاده کردن دیموکراسی در کشورهایی که به دلایل مختلفی آمادہ پذیرش آن نبوده اند و هنوز هم نیستند، میباشد؛ آنهم که در حقیقت بخاطر منافع سترژیک و اقتصادی خود، بنام تطبیق دیموکراسی و در زیر پرده دوستی به این کشورها، پیاده میشوند. حصہ دگر آن متوجه دورہ های کوتاه ریاست جمهوری (۴ سالہ) آنکشور می باشد که در هر چار سال ماموران عالی رتبه دولتی و سیاستمداران حکومت آن تغییر میکنند، ولی در مقابل شان پالیسی میکرهای ممالک رقیب، برای سالیان درازی در برابر میدان شطرنج جهانی نشسته و متوجه هر عمل و هر تحول و هر حرکت سیاسی و اجتماعی جهان بوده، و تارهای ماشین دیپلماسی و سیاسی دنیا را در دست و در مغز خود دارند.

میدانیم که از بین رفتن و از هم پاشیدن شوروی سابق، میدان را برای تاخت و تازهای کاوبائی امریکا، بی دغدغه تر و مصون تر ساخت. چون برای سیاستبازان امریکائی، ارزیابی سیاست جهانی و آگاهی از سیاست و تاریخ سیاسی جهان گویا لزومی نداشت و ندارد، ازینرو تمام هم و سعی "سیاست خارجی" امریکا، روی منافع پترول و صاحبان کمپنی های بزرگ جهان با همدستی رهبران نامطلوب و غیر ملی کشور های عربی و دیگران، میچرخد. گمان کنم، از وجود تعداد کثیر "تکنوکرات های سیاسی" که در حکومت بوش کار میکنند و صاحبان کمپنی های جهانی پترول میباشدند، همه اطلاع دارند.

"هیولای شوروی سابق" از بین رفت و روسیه با گرفتن درس از ناکامی ایدیولوژی کمونیستی، به "بازار آزاد" روی آورد، و ما میدانیم که قانون بازار آزاد - یعنی بهره بری - ضعیف را ضعیف تر و وطن فروشان را فروشنده خوبتر و غلام مطیع تر ساختن است. اکنون که چین زنگ خطر را در جهان آزاد، به صدا در آورده، دو دشمن سابق - امریکا و روسیه - اینک در صدد "چت کردن" چین هستند. مگر ازینکه سیاست پخته چین، تنها روی اغراض و سلیق شخصی استوار نیست، بلکه منافع طویل المدت ۱۳۰۰ میلیون چینی را، در نظر دارد و گمان نمیرود در برابر حریفان عاجز آید.

بنابراین، شاید بزودی مردم امریکا یکبار دیگر متوجه این اوضاع شده و مثلیکه در گذشته ها، سیاست های جنگی امریکا را در نقاط مختلف جهان تقبیح کردند و زعمای آن وقت را مجبور به عقب نشینی ساختند از امکان بعید نخواهد بود که یکبار دیگر امریکا از سیاست فعلی خود در عراق و افغانستان منفعیل شده، سجدہ سهو کرده و مخصوصاً حلقه بگوشان خود را در این دو کشور مثل کوریا و کیوبا و عراق و غیره بی ولی نعمت و بی سرپرست بگذارد.

ولی در آنوقت با بذرتخم بنیادگرایی و ترویج قوماندان سالاری در کشور، افغانستان دوباره به صحنہ جنگهای مسلحانه و قدرت طلبانه مبدل و خرابتر و ویرانتر خواهد شد.

- اشتباه اول :

بزرگترین و نخستین اشتباه این ابرقدرت غول پیکر، بین سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۵۵ یعنی بلافاصله بعد از جنگ عمومی دوم رخ داد، که دو کشور آزاد، مستقل و اعضای جامعه جهانی، یعنی مصر و افغانستان را به کام ازدهای سرخ «شوروی» انداخت.

مصر که در آن زمان تحت قیادت جمال عبدالناصر پروژه ساختمان بند اسوان - یکی از بزرگترین پروژه های جهان - را روی دست داشت، نخست دست کمک را بسوی امریکا دراز کرد تا با جلب کمک های اقتصادی و تخنیکی آن کشور، کشور خود و ممالک دیگر منطقه را از سقوط در کام کمونیزم جهانخوار نجات بدهد، ولی با تأسف فراوان به پاسخ منفی روبرو شد. مصر مجبوراً به اتحاد شوروی روی آورد و این آرزوی دیرینه روس ها بود که در آن کشور رخنه کنند. فلذا اتحاد شوروی فوراً کمکهای اقتصادی و تخنیکی خود را بصورت امداد های بلاعوض و قرضه های بزرگ طویل المدت، شروع نمود. نتایج آنرا همه دیدیم که برای سه ربع قرن بر کشور های این منطقه چه آمد.

و اما نظری بیاندازیم به کشور خود ما افغانستان، که روش سیاست اضلاع متحده امریکا در برابر آن، بعد از ختم جنگ جهانی دوم، چگونه بوده است؟

در سال ۱۹۴۷ که پادشاه افغانستان بالاخره به هجده سال حکومت دکتاتوری و خشونت کاکابیش سردار محمد هاشم خان پایان داد، سپهسالار شاه محمود خان را که در ملائمت و دیموکرات بودن شهرت داشت، برای صدارت کشور برگزید و از وی تعهد گرفت که در راه آماده کردن زمینه برای پیاده نمودن مراحل نخستین و ابتدائی دیموکراسی در جامعه، تلاش کند. سپه سالار شاه محمود خان غازی که خود هم طبیعت نرم، آزادنش و دیموکرات داشت، ازین پیشنهاد شاه خرسند شده و علم دیموکراسی و انکشاف اقتصاد ملی را بلند نمود. بین سالهای ۴۷ و ۵۱ دو بار به امریکا سفر کرده با مطرح کردن معضله پشتونستان، موضوع کمک های مالی و نظامی را با امریکائی ها، در میان گذاشت. ولی دولت اتازونی از همان آوان، حمایت خود را از موقف کشور نو بنیاد پاکستان نشان داده و حتی در ماه دسمبر ۱۹۵۳ کمک های نظامی خود را به پاکستان آغاز نمود. در مقابل با قید تمام ملحوظات، سیاستاً در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳ به بانک صادرات و واردات امریکا هدایت دادند تا قرضه ۲۱ میلیون دالری را برای ساختن بند دهله بالای دریای ارغنداب و همجان قرضه ۱۸ و نیم میلیون دالری را برای احداث بند کجکی بالای دریای هلمند، با دوام کار کمپنی مورین کنودسن برای انکشاف وادی هیرمند، منظور نمایند.

در ۶ سپتمبر ۱۹۵۳، محمد داود خان موظف به تشکیل کابینه و حکومت جدید گردید. او شدیداً آرزو داشت، کشور را به عجله در مسیر ترقی و تعالی رهنمون سازد، اردوی ملی افغانستان را با سلاح مدرن و پیشرفته و پرسونل تحصیل کرده مجهز نماید و سطح حیات مردم را از طریق ارتقای اقتصاد و صنعت بالا ببرد. همین آرزو ها بود که او برای اولین بار وزارتی را بنام « وزارت پلان » در کابینه جدید التاسیسش، بنیان گذاشت و شخصاً بحیث صدراعظم و وزیر پلان که خودش بود (مرحوم عبدالحی عزیز معین پلان بود و بعداً وزیر شد) به وزارت های خارجه، و تمام وزارت خانه ها هدایت داد تا با مشوره و همکاری هم به زودی پلان پنج ساله اول انکشافی کشور را با کمک متخصصان افغان و ماهران ملل متحد و اضلاع متحده، آماده سازد. به همین منظور بود که تکراراً از طریق دیپلماسی به دولت اضلاع متحده مراجعه شد و زمینه برای سفر رسمی ریچارد نکسن، معاون رئیس جمهور امریکا در ۱۹۵۴ و سپس سفر رسمی شخص رئیس جمهور (ایزنهاور) مساعد گردید. ولی با تأسف، بنا بر علاقه مندی به ارتباط نزدیک با پاکستان و مطرح سازی عضویت افغانستان در پکت (سنتو) با توصیه همکاری با پاکستان، تمام راه های مذاکرات را بروی دولت و مردم افغانستان بستند، افغانستانی که نتایج شوم خروج از سیاست عنعنوی بیطرفی فعال را برای شان گوشزد کرده بود.

در عین حال دولت اتحاد شوروی که مترصد اوضاع بود، زمینه را برای سفر رسمی نکیتا خروسچف منشی عمومی حزب کمونیست و بولگانین صدراعظم شوروی در سال ۱۹۵۵ مساعد ساختند که فوراً کمکها و قرضه های بدون قید و شرط را به افغانستان پیشنهاد کرد (بدون قید و شرط !!! هه هه هه).

بی مناسبت نخواهد بود اگر اشاره مختصری از تقلب و ابن الوقتی زعمای شوروی در رابطه به کمک به افغانستان (که اینهم مطلقاً زاده عکس العمل امریکا در مقابل افغانستان و تمایل او به پاکستان بود). درینجا اضافه مینمایم، که زعمای محیل شوروی با درک معضله پشتونستان و سرحدات آزاد بین افغانستان و پاکستان و احساس فقر قدرت نظامی و تسلیحاتی افغانستان، یک هیأت عالی رتبه ۵ نفری اردوی افغانستان را برای ۳ ماه، به غرض دیدن پیشرفت های علمی و تخنیکی عسکری خود دعوت کرده و بالنتیجه یک قرارداد قرضه طویل المدت بدن مفاد برای فروش سلاح و مهمات را به مبلغ در حدود یک میلیارد دالر به افغانستان به امضاء رسانیده و فعالیت دفاتر اتاشه های نظامی طرفین را در دو کشور آغاز کردند. ولی به چشم افغانها خاک زدند و بیشتر از ۴۰۰ عراده لاری و صد ها راکت و هیلکوپتر و طیاره های میگ و تانک های خفیف و ثقیل بار زده مستعمل دور جنگ دوم جهانی خود را رنگ و رونق ظاهری داده بگردن افغانستان زدند. از یکصرف محتاط ها، تنی ها، پاچاگل ها و فیض محمد ها را بحیث جواسیس و نوکران خود در کشور خود تربیه کردند و از جانب دیگر جلالر ها، حسن شرق ها، ترکی ها و کارمل ها را به حیث غلامان و جاسوسان خود در داخل افغانستان پروردند

این تکتیک غلط قصر سفید و اشتباه امریکا بود که از یکطرف زمینه بهره برداری سیاسی و ستراتیژیک شوروی را مهیا ساخت و از جانب دیگر، افغانستان را به کام اژدهای سرخ انداخت. چه شوروی توانست با استقبال های ریاکارانه از زعمای افغانستان و گماشتگان، جاسوسان و نوکران داخلی منقاد کا جی بی، به مرور زمان، زمینه تجاوز به افغانستان را برای خود میسر ساخت.

به نظر من، مرحله واپسین ناکامی اضلاع متحده امریکا در صحنه سیاسی افغانستان از روز براه اندازی فاجعه انقلاب اسلامی در ایران، و مرحله بعدی آن، از روز های نخستین فاجعه انفجار ۱۱ سپتمبر آسمانخراشهای نیویارک، آغاز گردید، و اشتباهات ایشان مرحله به مرحله تا امروز دوام دارد.

- اشتباه دوم :

در سال ۱۹۷۷م محمد رضا شاه، پادشاه ایران، در مورد تعیین اجباری نرخ پترول کشورش از طرف جهان غرب و امریکا، که چار مرتبه کمتر از نرخ بین المللی بود و سراسر به ضرر مملکت و ملت او تمام میشد، بالاخره سکوت دوامدار را در هم شکست و خواستار تعیین مجدد و عادلانه نرخ گاز و پترول کشورش شد. امریکا و کشور های غربی به عوض اینکه اشتهای دزدی و رهنی شانرا مهار کنند و حاضر شوند برای تعیین نرخ مجدد پترول و گاز ایران، با آن کشور داخل مذاکره و گفت و گو شوند، تصمیم گرفتند، رژیم شاهی ایران را که بعد از سالها تلاش و جانفشانی مملکت خود را در مسیر تمدن و پیشرفت برابر کرده و در حال ترقی و بازسازی سیاسی، اجتماعی و اداری خویش بود، از بین ببرند و در عوض آن یک رژیم تاریک، منحط و تبهکار را بنام جمهوری اسلامی جانشین آن سازند.

نتایج این اشتباه بزرگ و نابخشودنی را همه دیدیم که نه تنها کشور ایران را به خاک و خون نشانند بلکه منطقه را به اندازه ای آسیب پذیر ساخت که از یکطرف زمینه تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان را میسر گردانید و از جانب دیگر جنگ های خونین ایران- عراق را سبب شد، که هر کدام این معرکه ها باعث ویرانی این کشور ها و از بین رفتن ملیون ها انسان بیگناه و مهاجرت کتله های بزرگ انسانی از خانه و کاشانه شان گردید و همچنان صد ها هزار معیوب و معلول بجا گذاشت. امروز که از برپادی کشور ایران توسط امریکا و غرب یک ربع قرن میگذرد، دیروز (اول فروری ۲۰۰۶) جارج بوش چوپه در بیانیه خطاب به مردم امریکا، ملت ایران را مخاطب قرار داده و گفت: " شما ملت ایران گروهگان یک مشت رهبران مذهبی هسنید. کشور و ملت امریکا با ملت ایران دوست است. تو خود بیا و حدیث مفصل بخوان ازین مجمل !!!..... که در این اظهارات جدید چه حیلۀ تباہ کن دیگر نهفته است...."

- اشتباه سوم :

به هر دلیل که پیش شان بود گروه تاریک و قرون وسطائی طالبان را که پرورده دست خود آنها و متحد پاکستانی ایشان بود و در افغانستان به قدرت رسانده بودند، به یکدم رها کردند و مجدداً همان جنگ سالاران و تفنگ سالاران ملوث سالهای ۹۶-۹۲ را که اعمال ننگین آنها بعد از سقوط رژیم کمونیستی پرورده شوروی سابق، با همراهی نمایندگان و اجنت های خویش دوباره بر مسند قیادت افغانستان نشانند. در حالیکه به مردم افغانستان و اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در روم وعده سپرده بودند که در راه ایجاد یک حکومت تکنوکرات و چیز فهم و خاصناً صادق و با تجربه، کمک خواهند نمود که نه تنها خود شان بر تعهد خویش خیانت کردند، بلکه یکتعداد از اطرافیان اعلیحضرت را به ترک وعده های شان و شمولیت در این خیانت، جذب نمودند.

- اشتباه چارم :

الف : بمنظور سقوط طالبان و اشغال افغانستان برای اینکه از تلفات احتمالی عساکر خود جلوگیری کرده باشند، جنگ آوران و اعضای رهبری جمعیت اسلامی و شورای نظار را اجبر کردند و با حمایت قوای هوائی و بی ۵۲ های خویش به دروازه های کابل رسانیدند. با وجودیکه به اجبران و جنگجویان شورای نظار هدایت داده بودند که داخل کابل نشوند، تا حکومت تکنوکرات ها و مردم شایسته، زمام امور را بدست گیرند، ولی این تشنگان قدرت و گروه نابکار، به هدایت بادران جدید شان اعتنایی نکرده و با تشدد و خشونت زیادی داخل شهر ویران و بی دفاع کابل شدند که صحنه های خشونت و تشدد آنها را از رادیو های جهان شنیدیم و در پرده های تلویزیون ها دیدیم. ولی با وجود آن باز هم همان جنگسالارانی را که در ویرانی کابل و در بدری باشندگان آن نقش نا بخشودنی داشتند و دارند، نه تنها تحمل کردند، بلکه در پوست های بلند حکومتی نصب نمودند.

ب : در ترتیب و انعقاد لویه جرگه اضطراری، نه تنها از ورود جانبان و جنگسالاران درین نهاد مقدس مردم افغانستان جلوگیری نکردند، بلکه عده زیادی از این جنایت کاران را بحیث اعضای لویه جرگه اضطراری، نصب

نمودند. عین کار را در هنگام ترتیب و انعقاد لویه جرگه قانون اساسی و تعیین نوعیت رژیم سیاسی افغانستان مرتکب شدند، که نتیجه درناک آنرا دیدیم که داشتن یک رژیم لائیک (جدائی دین از دولت) و یک دولت مستقر بر پایه های حقوق و مشروعیت را که پنجاه سال در راه بدست آوردن آن کوشش شده بود، به یکدم از بین بردند.

ج : امروز باز هم در ایجاد شورای ملی افغانستان (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) با درد و دریغ ملاحظه کردیم که عناصری که باید به خاطر جنایات شان پُشت میز محاکمه قرار میگرفتند و از اعمال خیانتکارانه و تنگین خویش در برابر مردم افغانستان جواب میدادند، با جرأت تمام به وکالت مردم ستمدیده افغانستان کاندید شدند و به زور دالر و تفنگ و با استفاده از ارعاب و تخویف مردم، وکیل آنهایی شدند که وطن شانرا ویران، به ناموس شان تجاوز کرده و انواع و اقسام خشونت و تشدد را در برابر شان مرتکب شده بودند.

همین اشتباهات امریکا بود و است که ما را با وجود آنکه در سال ۲۰۰۶ زندگی میکنیم به همان سال ننگین ۱۹۹۲ رجعت داد و من یقین دارم مردم افغانستان این احساس را دارند که زندگی پر ماجرا و پر آشوب ۱۹۹۲ را از سر گرفته اند.

حتی قبلتر از آن؛ ما مردم افغانستان از دوران زعامت اعلیحضرت امان الله خان غازی تا پادشاهی محمد ظاهر شاه، آموختیم که دیگر ما رعیت نیستیم، بلکه تبعه بلا منازع و ذیحق افغانستان و باشندگان برادر و برابر این خاک هستیم. ولی امروز با تأسف مبینیم که از **پرکت اشتباهات امریکاست** که جنگ سالاران و قدرت طلبان و جنایتکاران نه تنها از صحنه کنار نرفتند، بلکه دوباره بر مسند قدرت نشستند و بازار شعار خجالت بار "**بیعت**" بازی و "**رعیت**" سازی دوباره گرم شد.

خوانندگان این سطور حتماً دو یا سه هفته قبل توافقات خجالت آور جمعیت اسلامی، حزب به اصطلاح "افغانستان نوین"، نهضت به اصطلاح "ملی افغانستان" و جمعی از مردم به اصطلاح مصلح و خیرخواه کشور را از طریق نشریه "پیام مجاهد" خوانده اند. من این نوشته را بار دیگر درینجا به دست نشر میسپارم تا خوانندگان این سطور بر آن، درنگ مجدد نمایند و بحال زار کشور و مردم خویش یکبار دیگر بیاندیشند:

« بمنظور تأمین عدالت اجتماعی، استقرار هرچه بیشتر صلح و امنیت و ثبات و تحکیم پایه های حاکمیت ملی در افغانستان، نشستنی میان محترم استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان و محترم محمد یونس قانونی رهبر حزب افغانستان نوین و برخی از شورای رهبری نهضت ملی افغانستان با اشتراک جمعی کثیر از مصلحان و خیرخواهان کشور به تاریخ ۲۷ و ۲۸ قوس ۱۳۸۴ در شهر کابل صورت پذیرفت و توافق به عمل آمد که:

- ۱- احزاب منشعب از جمعیت اسلامی افغانستان (حزب افغانستان نوین و نهضت ملی افغانستان) راه های ادغام را جستجو نموده و در فرجام ادغام آنها در جمعیت اسلامی حتمی است.
- ۲- رهبری جناح پارلمانی احزاب مؤتلفه تحت رهبری استاد برهان الدین "ربانی" رهبر جهاد و مقاومت تشکیل میگردد و فعالیت می نماید.
- ۳- در صورتی که کاندیدای مورد نظر جبهه مؤتلفه به ریاست شورای ملی به موفقیت برسد، موقف خود را به حیث عضو شورای تصمیم گیری که ریاست آن را استاد برهان الدین "ربانی" به عهده دارد، در اتخاذ تصمیم پارلمانی دیدگاه های شورای تصمیم گیری را رعایت و عملی میکند.
- ۴- تمام اجراءات در موارد آتی به مشوره شورای تصمیم گیری تحت رهبری استاد برهان الدین "ربانی" صورت میگیرد:
الف : تعیین پالیسی ها در داخل و خارج شورای ملی.
ب : معرفی و تعیین کادرها در خارج از دستگاه حکومت و رأی دادن به اعضای حکومت.
۵ - رهبر جهاد و مقاومت استاد برهان الدین "ربانی" با در نظر داشت توافقات و موارد فوق آقای محمد یونس قانونی را برای احراز کرسی ریاست شورای ملی کاندیدا می نماید.
۶- احزاب مستقلی که در این توافقات سهم داشتند، جبهه بی سیاسی مشترک را تحت رهبری استاد برهان الدین "ربانی" رهبر جمعیت اسلامی افغانستان تشکیل می دهند.
- ۷- نماینده های احزاب فوق هیئت شورای تصمیم گیری در امور پارلمانی را تشکیل می دهند.
- ۸- تمام اعضای احزاب منشعب از جمعیت مجدداً با استاد برهان الدین "ربانی" رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در پایان جلسه اعلام این توافق نامه به عنوان رهبر جمعیت اسلامی افغانستان **بیعت** می کنند.»

خوانندگان ارجمند، نخست به بررسی کلمه خجالتبار "**بیعت**" و به معانی مختلف آن بپردازیم، و بعداً بر خود این توافقاتی که سراسر از آن بوی فتنه و کارشکنی می آید، مکئی بکنیم :

کلمه "بیعت" را فرهنگ عمید «عهد و پیمان» و «پیمان دوستی» و پیمان «وفاداری» میخواند. یعنی پیمان "اطاعت" و پیمان "مطابعت"، همان پیمان اطاعتی که مسلمانان با خلیفه می بستند و دست در دست وی می گذاشتند و اطاعت بدون قید و شرط خود را اظهار میکردند، و به عبارت دیگر "مطیع" خلیفه می شدند.

بنظر یکی از دوستان عزیز و دلنشین من جناب محمد اکبر زمین «بیعت از لحاظ ارزشهای حقوقی با ابراز رای مستقلانه و ارادی در تناقض است، زیرا موجودیت وضعی اطاعت این اصل را منتفی می سازد. بیعت ابراز اطاعت است، که مطیع بودن را میرساند. حتی سران قبایل و گروه ها نیز، که بیعت ایشان را به سردمداری ابراز میکردند، اطاعت و مطیع بودن زیر دستان و رعیت را به آن سردمدار عرضه می نمودند، در واقع به اطاعت در آوردن رعیت زیر نام "بیعت" به صورت شی و ابزاری مبادله میشده است و مورد داد و ستد قرار میگرفته است تا آن سران قبایل و گروه ها در ازای به اطاعت در آوردن رعایا، در حکمرانی بعدی ذینفع شوند، و تاریخ نشان داده است، که "بیعت" ها به ندرت به نفع "رعایا" بوده است.»

در شرح بالا از "رعیت" و "رعایا" سخن رفت. فرهنگ عمید "رعیت" را «عامه مردم» میخواند و یا «قوم و جماعتی که "راعی و سرپرست" داشته باشند، مردم فرمانبردار، و یا جمعی دهقانان که در یک مملکت تحت فرمان یک مالک باشند، و جمع آن رعایا است.» باز هم بگفته دوست من جناب محمد اکبر زمین که واقعاً کلمات "بیعت" و "رعیت" چندان باهم بی مناسبت نیستند.

ما از زبان پدر ها و پدرکلان ها شنیده بودیم که بیعت صرف به خلیفه، به سلطان، به پادشاه و به زعیم مملکت میشود. ولی اکنون می بینیم که در مسیر سر چپه روان استیم و اشخاصیکه خود را جامع الکمالات میدانند و اظهار فضل میکنند و داد روشنفکری سر میدهند مثل جناب محمد یونس قانونی و مسعود ها و غیره برای استحکام قدرت حزبی و گروهی شان به برهان الدین ربانی سردمدار جمعیت به اصطلاح "اسلامی" بیعت میکنند تا بصورت منظم و بهتر بتوانند با همکاری دیگر تفنگسالاران و همقطاران جهادی شان در شورای ملی مسلط گردند و دولت نو پای افغانستان را تخریب نمایند. این هم از برکت همین سیاست های غلط و اشتباهات امریکائی ها می باشد، که بعد از ۴۰ سال انتظار صاحب چنین پارلمان هشت رخ نه گرد می شویم، که در آن دزد ها دزد بگیر می شوند.

ولی امریکائی ها باید بخاطر بسپارند، که اگر مردم افغانستان یا بخش مهمی از آن به علت آنکه امنیت و ثبات ولو نسبی و گاهی بی ریشه و بی پایه، که به سبب موجودیت عساکر امریکائی و جامعه جهانی فراهم آمده است، با حضور آنها در کشور خویش مخالفت نمی کنند، به این معنی نیست که سیاست های آنها را آگاهانه قبول دارند و می پذیرند. نخیر، این آرزوی عام و گاهی توأم با توقعات عامیانه و نزدیک بینانه، مانع از آن می شود که عاقبت سیاست های امریکائی ها را که در کشور شان در معرض اجراست سنجش و محاسبه بتوانند.

سیاست مداران امریکا باید از خود سؤال کنند که آیا ثبات و امنیتی که همراه با یک ستراتیژی دور اندیشانه ایجاد پایه های صلح و ثبات دائمی و دوامدار نباشد، چقدر ارزش خواهد داشت و تا کجا قابل اطمینان خواهد بود؟؟ در همین عرصه است که دوستان امریکائی ما همانند دشمنان دیروز روسی ما، چنان در جال حیل روزمره شان بند مانده اند که فردا را فراموش کرده اند. سیاست های غیر قابل درک امریکائی یا چنان تفسیر و تشخیص میشود که آنان قویترین اند و ما عاجز از آنیم که بتوانیم سیاست های امریکائی را درک کنیم، ولی آیا دقیقاً چنین است؟؟

روسها نیز در روابط ایشان با گروه های مختلف تشنه به قدرت دولتی در افغانستان (در دوران حاکمیت گروه های مختلف طرفدار ایشان) منجمله، شاخه های مختلف ستمی ها، شاخه های مختلف خلقی ها و پرچمی ها، اعضای جبهه پدر وطن و قوماندان های قومی به صورت مستقل و جدا گانه رابطه داشتند. یکی را بر دیگری ترجیح، ترغیب، تحریک و تشجیع میکردند و تحقق چنین سیاستی، در سطح نظری و عملی به تناقض گوئی و تناقض کاری جلوه گر میشد. با تاکید بر اینکه آن گروه ها و محافل همه با خواستها و آرزو های مردم به فرسنگها فاصله داشتند و از قبل معلوم بود که عاقبت چنین سیاستی تضعیف جدی قدرت حاکمه آنوقت بود. چون قدرت حاکمه آنوقت فاقد حمایت و پشتیبانی مردم بود و روسها در اعمال این سیاست شان در نهایت عکس مراد شان را در اختیار داشتند. آنان به مردم افغانستان که بر علیه ایشان می جنگیدند، رجوع نکردند، نه به مردم و نه به گروه ها و روشنفکران و روشن بینانی که حمایت مردمی داشتند، آنها صرف به همین گروه هائیکه وانمود میشد امروز بازاری دارند، توجه میکردند و به فردا ها نمی اندیشیدند، فقط روز خویش را بیگانه میکردند و کلوخ را میماندند و از آب میگذاشتند.

امروز وضع به چگونه است؟ مگر دوستان امریکائی ما با هر یک از تنظیمها و تنظیمی ها، جدا جدا در تماس نیستند؟ مگر با کمیسوین تفاهم و مصالحه ملی چنان امکانات و صلاحیت های مافوق قانون و دولتی و اقتصادی نداده اند که دولت در برابر آن همانند دستگاه ناتوانی جلوه میکند؟؟ مگر امریکائی ها با ربانی، سیاف و دوستم، و بعضی دیگر از قوماندان های مسلح و نیمه مسلح همکاری و داد و معامله ندارند؟؟ و همچنان با «از امریکا آمده گان» نیز التفاتی ندارند؟؟ و اخیراً دولت کرزی را تشویق و ترغیب نمی نمایند تا بهر صورتی شده با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و شاخه های مختلف طالب ها از در مصالحه و مفاهمه و تقسیم قدرت پیش بیاید؟؟ مگر چنین نیست که هر روز از یک دولت دیموکراتیک فاصله گرفته میشود؟؟ مگر چنین نیست که در داخل افغانستان هر بلائی که پیش آید،

همینکه سیاست و منافع دوستان امریکائی را مختل نکند، مطلوب تلقی میشود؟؟ مگر چنین نیست که مذهبیبون هم در کنج و کنار ریاست جمهوری کرزی، هم در قوه قضائیه و اخیراً در ولسی جرگه و مشرانو جرگه کاملاً مسلط شده اند؟؟ مگر چنین نیست که افراطیون مذهبی از طرف کرزی به حیث اعضای مجلس سنا منصوب شده اند؟؟ اخیراً حتی کرزی از ملا محمد عمر رهبر طالبان تقاضا نمود تا با هم مذاکره کنند.

توجه شود که اگر این همه مساعی با حفظ دموکراسی و تعهدات و ارمان های ملی مردم افغانستان اجرا شود، مبارک است و مقبول ولی اینها اگر بی توجه به امروز و فردای کشور (بی توجه به آرای اقشار روشن بین و روشنفکر افغانی) و فقط با در نظر داشت منافع منطوقی و بین المللی اضلاع متحده دنبال گردد، عاقبت آن چنان خواهد بود که مذهبیبون بر اریکه قدرت تکیه خواهند زد و یکی برای بدست آوردن قدرت بر دیگری حمله ور خواهد شد و یکی خود را نسبت به دیگری "مسلمانتر" قلمداد خواهد کرد و در این بازی جائی برای دیموکراسی، آزادی اندیشه، مدرنیسم، و دریچه ای بسوی آینده سالمی، که افغانستان را به عضو معقول جامعه بین المللی مبدل سازد، بملاحظه نخواهد رسید.

پایان